ZENDEGI-SALAM
روزنامه خراسان رضوی
شنبه • ۹ آبان ۱۴۰۵
۲۰ جمادی الاول ۱۴۴۸
۳۱ اکتبر ۲۰۲۶
شماره ۶۲۰۹

معماری جادویی کلمات بر لبه زغال

درباره هنرمندی که هنر را با روزها تلاش از دل گرافیت نازک روی مدادها بیرون می کشد

صابری، ملک‌زاده | روزنامه‌نگار

«صادق شفیعی»، متولد ۱۳۶۵ و مدیر محصول نرم‌افزار، سال‌هاست پس از خاموش شدن مانیتورهای اداری، به دنیای سکوت، کاتر و مداد پناه می‌برد. او با تراشیدن پیچیده‌ترین حروف و اشعار و مضامین عرفانی بر جان شکننده مغز مداد، مرز میان خطاطی کهن و مینیاتورسازی معاصر را به چالش کشیده است؛ هنری شکننده که با یک لرزش دست یا عطسه‌ای در یک صدم ثانیه نابود می‌شود، اما در روزگار بی‌قراری شبکه‌های اجتماعی، میلیون‌ها چشم را به تماشای صبر و کمال واداشته است.

هندسه سکوت در انتهای روز مرگی نرم‌افزاری

پشت میزهای شیشه‌ای و در میان دوندگی‌های مداوم اکوسیستم فناوری، جایی که زبان روزمره پر از کلیدواژه‌های «توسعه محصول»، «اسپرینت» و «کدنویسی» است، مردی نشسته که شب‌ها زیست دیگری را نفس می‌کشد. صادق شفیعی، مهندس نرم‌افزاری که سال‌ها در مالزی درس خوانده و امروز در یک شرکت معروف فناوری به عنوان مدیر محصول روزگار می‌گذراند، تا آستانه ۳۰ سالگی هیچ ردپای رسمی در دنیای آموزشگاه‌های هنری نداشت. اما در شلوغی پایتخت، آنچه او را از خستگی مفرط جهان دیجیتال نجات می‌دهد، یک میز کار خلوت، یک تیغ کاتر قلمی و مغز نحیف مداد است.

شفیعی با لحنی شمرده و بدون تعارف‌های رایج هنرمندان، نقطه آغاز این شیفتگی را ورق می‌زند و می‌گوید: «من متولد سال ۱۳۶۵ هستم. مسیر زندگی‌ام تا قبل از این هنر، کاملاً با ریاضی، مهندسی و نرم‌افزار تعریف می‌شد. سه یا چهار سالی در کوالالامپور مالزی تحصیل کردم، به ایران برگشتم، مدتی در بازاریابی و فروش جنگیدم و بعد به همان تخصص اصلی‌ام، یعنی مدیریت محصول در صنعت نرم‌افزار برگشتم. اما از همان روزهای کودکی یک خصلت در من پررنگ بود؛ عطش شدید برای خلق اثر هنری با دست. مدام باید چیزی می‌ساختم. با اوریگامی و کاغذ شروع شد و سال‌ها بعد به خطاطی خودآموز رسید. جالب این جاست که من تا آستانه ۳۰ سالگی هیچ کلاس هنری یا استادی به خود ندیده بودم. همه‌چیز از یک شیطنت و کنجکاوی محض شروع شد.»

او روزی را به یاد می‌آورد که در جست‌وجوهای اینترنتی، کارهای تراشیدن حروف انگلیسی روی مداد را در آن سوی مرزها دید؛ تصاویری که در ناخودآگاهش رسوب کردند تا بالاخره سرریز شوند: «حدود هفت سال پیش بود. می‌خواستم برای یک دوست صمیمی کادویی متفاوت بسازم. در اینترنت دیده بودم که چند نفر در دنیا حروف لاتین را روی گرافیت مداد درآورده‌اند. یک مداد معمولی و یک کاتر برداشتم و اسم او را تراشیدم. کادو را دادم و همه‌چیز تمام شد، اما یک حس عمیق رهایم نمی‌کرد. مدام با خودم کلنجار می‌رفتم که حروف انگلیسی چیدمانی خطی و ساده دارند؛ اگر راست می‌گویی، بیا و انحناها، دورها و کرسی‌های بی‌نظیر خط فارسی را روی این گرافیت دو میلی‌متری پیاده کن! ماه‌ها فقط به این ایده فکر می‌کردم، تا این که کاتر را زمین نگذاشتم و اولین حرف فارسی را تراشیدم.»

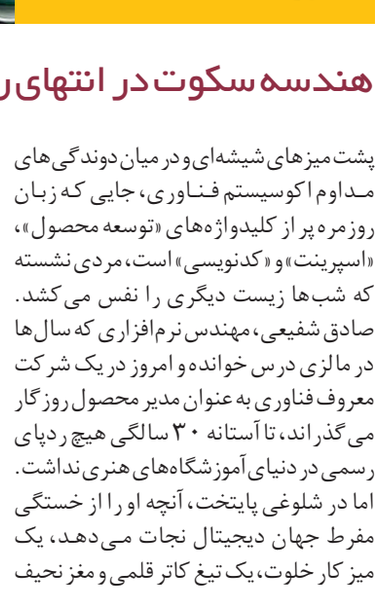

معجزه با چشم غیرمسلح

برخلاف بسیاری از فعالان حوزه میکروسکوپیک آرت و نگارگری‌های مینیاتوری که پشت لنزهای غول‌آسا، لوپ‌های جراحی و میکروسکوپ‌های چندبرابری پنهان می‌شوند، کارگاه شفیعی خلوت‌تر از این حرف‌هاست. میز کار او شباهتی به آزمایشگاه‌های پیشرفته ندارد؛ تنها نور مستقیم یک چراغ مطالعه است و چشمانی که باید کمال هندسی حروف را در مقیاس میلی‌متری تشخیص دهند.

شفیعی وقتی از وسایل کارش صحبت می‌کند، اصرار عجیبی دارد که بگوید پیچیدگی در ابزار نیست، بلکه در مهارت رام کردن دست است: «خیلی‌ها وقتی عکس‌ها یا ویدئوهای کارهای مرا می‌بینند، اولین سوال‌شان این است که از چه عدسی، ذره‌بین یا میکروسکوپی استفاده می‌کنی؟ پاسخ من برایشان باورپذیر نیست: هیچ‌چیز، جز چشم غیرمسلح. من آگاهانه ذره‌بین را کنار گذاشتم. مدادهایی که انتخاب می‌کنم اصطلاحاً مداد «جانبو» هستند؛ یعنی همان مدادهای کمی ضخیم‌تر که در بازار لوازم‌تحریر ایران هم به‌وفور پیدا می‌شوند. هیچ مداد عجیبی وارد نمی‌کنم. قطر مغز این مدادها حدود چهار تا پنج میلی‌متر است. تیغ من هم یک کاتر قلمی بسیار ساده و استاندارد است؛ گاهی اگر زاویه‌ای خاص نیاز باشد، خودم سر تیغ را کمی دستکاری می‌کنم. همین و بس.»

اما فرایند تراشیدن، یک مهندسی معکوس و فوق‌العاده طاقت‌فرساست. او گام‌های ساخت این مجسمه‌های شکننده را چنین روایت می‌کند: «کار من مثل نقاشی نیست که اگر خطی اشتباه شد، با پاک‌کن یا رنگ بعدی آن را بپوشانی. این جا هنر کاستن است، نه افزودن. اول با حوصله، چوب دور مداد را می‌تراشم تا هسته سربی آزاد شود. بعد طرح اولیه کلمه را خیلی کمرنگ روی آن استوانه پیاده می‌کنم. فرایند تراش حتماً باید از بالاترین نقطه شروع شود و رو به پایین بیاید؛ اگر وسط کار را خالی کنی، استحکام سازه از دست می‌رود و بلافاصله می‌شکند. تمام این حروف و کلمات به شکل کاملاً یکپارچه و متصل به‌هم تراشیده می‌شوند. هیچ چسبی در کار نیست. اصلا ابعاد این حروف آن‌قدر مویرگی است که نمی‌توان چیزی را جدا کرد و دوباره چسباند. اگر جایی دستت بلغزد و بشکند، باید همه چیز را دور بیندازی و از صفر شروع کنی.» او درباره سبک خوشنویسی‌اش می‌گوید: «در کارهای نخست بیشتر به سمت خط نسخ و ثلث می‌رفتم، چون استخوان‌بندی هندسی‌تر و پایدارتری به مداد می‌دهند. اما به مرور که ترسم ریخت، وارد خط نستعلیق شدم؛ خطی که روح ایرانی دارد اما پر از نازکی‌ها، رندی‌ها و پیچ‌وتاب‌های خطرناک است. بعضی وقت‌ها اتصالات و ترکیب‌بندی‌هایی ابداع می‌کنم که شاید در خط سنتی روی کاغذ سابقه نداشته باشد».

یک عطسه، یعنی مرگ اثر

در دنیای مدرن که همه چیز به سمت سرگرمی‌های آرامش‌بخش، یوگا و کلاس‌های «آرت‌تراپی» برای کاهش استرس سوق پیدا کرده، نشستن پای مدادهای شفیعی دقیقاً در نقطه مقابل آرامش قرار دارد. این کار میدانی برای ضربان قلب بالاست؛ نبردی که در آن کوچک‌ترین لرزش دست می‌تواند دسترنج روزها تمرکز ممتد را پودر کند.

شفیعی با خنده‌ای تلخ از دلهره‌های ناتمام پشت این هنر ظریف پرده برمی‌دارد: «گاهی در پیام‌ها برایم می‌نویسند خوش به حالت، چقدر کار آرامش‌بخشی داری، چقدر اعصابت راحت می‌شود! من در دلم می‌گویم کاش می‌دانستید پشت صحنه چه خبر است. هنر تراشیدن مداد، به ویژه وقتی به مراحل پایانی می‌رسد، نه تنها ضد استرس نیست، بلکه نهایت اضطراب‌وترشح آدرنالین است. تصور کنید پنج روز تمام، شبی چند ساعت روی یک مداد با تمام توان ذهنی و عضلانی تمرکز کرده‌اید و به آخرین حرف رسیده‌اید. در آن لحظه، یک تکان ناگهانی میز، زنگ خوردن پیش‌بینی‌نشده تلفن، یا حتی یک عطسه ساده کافی است تا تمام آن کلمه در یک صدم ثانیه خرد شود و بریزد. وقتی اثری در نیمه‌راه است، کارتمام‌وجود مرادر گیر خود می‌کند؛ تا تمام نشود و در محفظه امن قرار نگیرد، آرام و قرار ندارم.»

یکی از شاهکارهای او که در نمایشگاه‌های تخصصی به شدت مورد توجه قرار گرفت، آیه شریفه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» بود که بر روی یک مداد سفید با گرافیت تیره تراشیده شد. او درباره زمان و بهای خلق چنین اثری می‌گوید: «تراشیدن فیزیکی آن کار خاص، خالصاً حدود پنج روز تا یک هفته زمان برد. اما این پنج روز ظاهر ماجراست. پشت آن پنج روز، هفت سال آزمون و خطا، صدها مغز مداد شکسته‌شده و ده‌ها طرح ناکام پنهان است. وقتی اثری نهایی خلق می‌شود، زمان تقویمی ملاک نیست؛ بهای آن، سال‌ها چشم گذاشتن و کنترل نبض دست است.»

وقتی رزین صداقت اثر را می‌کشد

یکی از چالش‌های بنیادین در هنرهای ظریف، مسئله ماندگاری فیزیکی و مقاومت در برابر گذر زمان است. گرافیت در ذات خود ترکیبی از لایه‌های کربن و خاک رس است که به راحتی در برابر ضربه تسلیم می‌شود. مخاطبان مدام از او می‌پرسند چرا این آثار را در لایه‌ای ضخیم از رزین اپوکسی یا شیشه غوطه‌ور نمی‌کند تا برای همیشه ضدضربه شوند؟ پاسخ شفیعی اما برآمده از یک نگاه زیبایی‌شناسانه و اصیل به هنر است. او با قاطعیت از رد کردن پوشش‌های شیمیایی دفاع می‌کند و می‌گوید: «سال‌ها وقت صرف کردم تا فرمول یا شیوه‌ای برای تثبیت و افزایش استحکام این آثار پیدا کنم، اما راه‌حل‌های رایج بازاری را نپذیرفتم. اولین پیشنهادی که همه می‌دهند ریختن رزین است. اما رزین فریبنده و بی‌رحم است. رزین حباب می‌زند، بعد از مدتی زرد و کدر می‌شود و از همه بدتر، روح اثر را می‌گیرد. وقتی شما اثر را در رزین دفن می‌کنید، بین چشم مخاطب و بافت زنده، مات و ارگانیک گرافیت یک دیوار پلاستیکی می‌کشید؛ دیگر آن حس ناب تراشیده شدن با دست منتقل نمی‌شود. برای همین ترجیح دادم این ریسک را بپذیرم و کارهایم عریان بمانند، هرچند که آسیب‌پذیر باشند.»

اما فراتر از این مقاومت فیزیکی، شفیعی به یک فلسفه عمیق‌تر و شرقی درباره ماهیت فناپذیری رسیده است؛ کلامی که او را از وسواس ابدی نجات می‌دهد: «درست است که تلاش می‌کنم اثرم حفظ شود و نشکند، اما یک روز با خودم نشستم و به ته این ماجرا فکر کردم. گفتم صادق، مگر خود تو چقدر در این دنیا ماندگاری داری؟ مگر تمام بناها و تمدن‌های بشری بعد از هزاره‌ها زیر خاک نرفته‌اند؟ ما و تمام جهان فانی هستیم. این تکه گرافیت که از جان و روح ما بالاتر نیست. اگر قرار باشد اثری در لحظه خلق شود، حس شگفتی در بیننده ایجاد کند، با پیامش روی یک قلب اثر بگذارد و حتی چند سال بعد بر اثر حادثه‌ای بشکند، رسالت خودش را تمام کرده است. هنر در همان لحظه درک شدن زنده است، نه در حبس ابدی.»

طنین واژه‌ها در شبکه‌های اجتماعی

در روزگاری که الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی با محتوای بی‌معنی، جنجال‌های زرد و ویدئوهای چندثانیه‌ای سطحی تغذیه می‌شوند، وایرال شدن ویدئوهایی از تراشیدن آرام و پرصبر خطوط نستعلیق روی مداد شبیه به یک معجزه رسانه‌ای به نظر می‌رسد. ویدئوهای کارگاه خانگی او، بی‌آنکه سناریوی پیچیده‌ای داشته باشند، توجه میلیون‌ها کاربر را جلب کرده‌اند.

شفیعی با اشتیاق از اعداد و ارقامی صحبت می‌کند که بازتاب عطش مخاطبان به هنر اصیل است: «فضای مجازی قواعد خاص خودش را دارد، اما من هیچ‌وقت سعی نکردم با موج‌های سطحی بالا بیایم. یک روز ویدئویی کوتاه از تراشیدن یک اثر به همراه یک ویس احساسی درباره «پدر» در صفحه گذاشتم. در کمال ناباوری دیدم این ویدئو به بیش از دوازده و نیم میلیون بازدید رسید! مردم در کامنت‌ها از حس غربت، دلتنگی و احترامی که با دیدن آن ظرافت برانگیخته شده بود می‌گفتند. یا کارهای مربوط به نام مبارک «فاطمه» که به تنهایی بیش از شش تا هفت میلیون بار دیده شد. این آمارها به من نشان داد که اگر کار با جان و دل ساخته شود، حتی در شتاب‌زده‌ترین پلتفرم‌ها هم مخاطب توقف می‌کند، چند نفس عمیق می‌کشد و به آن خیره می‌شود.»

این شهرت البته در مرزهای صفحات مجازی باقی نماند. از دعوت به برنامه‌های تلویزیونی و اجرای زنده در شبکه سه سیما تا نمایشگاه‌های بین‌المللی: «در برنامه صبحگاهی شبکه سه دعوت شدم و حدود ۲۰ دقیقه به شکل زنده از این تکنیک صحبت کردیم. بعد از آن، آثار به دوسالانه خط امارات راه پیدا کرد. در آن جا یک گالری اختصاصی برای نمایش این مدادها در نظر گرفتند و تعدادی از آثار همان‌جا توسط مجموعه‌داران خریداری شد. حتی سفارشی اختصاصی داشتم که به آمریکا ارسال شد. خیلی‌ها در دایرکت اصرار داشتند که بیا و این هنر را به ما یاد بده؛ من هم استقبال کردم، اما چند نفری که جلو آمدند، هنوز به انتهای مداد اول نرسیده، دست‌هایشان لرزید، کلافه شدند و کار را رها کردند».

خوشه‌های انگور برای چاوشی

در میان آثار متعددی که شفیعی تراشیده، برخی کارها پیوندی مستقیم با تحولات اجتماعی و چهره‌های سرشناس فرهنگی دارند. یکی از پربحث‌ترین آثار او، قطعه‌ای نمادین بود که در بحبوحه جنگ دوازده‌روزه خلق شد و سرانجام به دست محسن چاوشی، خواننده نام‌آشنای موسیقی پاپ رسید.

او ماجرای اهدای این اثر و نمادپردازی ریزبینانه‌اش را این گونه بازگو می‌کند: «من کارهای محسن چاوشی و ارادت خالصانه‌اش به مولا علی(ع) را همیشه تحسین می‌کردم. بعد از آن اتفاقات جنگ دوازده‌روزه، قطعه‌ای اختصاصی تراشیدم. نکته کلیدی کار در این بود که تمام نقطه‌های حروف را با تیغ، به شکل خوشه‌های بسیار ریز «انگور» درآوردم؛ استعاره‌ای روشن از نماد انگور در ضریح مطهر امیرالمؤمنین(ع) که در اشعار چاوشی هم بسیار تکرار می‌شود. با این که خودم اهل پیگیری و ملاقات‌های حضوری نبودم، اثر از طریق یکی از دوستان مشترک به دست خود چاوشی رسید. پیام رضایت و شگفتی او برایم رسید و همین برایم کافی بود؛ کار به جایی که باید، رسید.»

اما روحیه شفیعی در برابر قضاوت‌های دنیای مجازی، به شدت صریح است. در سال‌هایی که بسیاری از بلاگرها و هنرمندان برای حفظ دنبال‌کننده‌ها دچار خودسانسوری مصلحت‌اندیشانه می‌شوند، او ترسی از به‌نمایش گذاشتن باورهایش ندارد؛ از تراشیدن ذکر «حسبی الله» در کوران جنگ چهل‌روزه گرفته تا اثری برای بزرگداشت «رهبر شهید» یا اثر «شجره طیبه ایران» که به‌یاد کودکان مظلوم میناب خلق شد: «خیلی از رفقا و اطرافیان به من هشدار می‌دادند و می‌گفتند صادق، فلان موضع را در

پیجت نگذار، این کار سیاسی است، این مربوط به جنگ است، برایت هجمه می‌آورند و فالوئرهایت آنفالو می‌کنند! پاسخ من خیلی شفاف بود: من برای اینستاگرام زندگی نمی‌کنم و فالوئرهای این صفحه، حساب بانکی من نیستند. من مدیر محصول یک شرکت نرم‌افزاری هستم، نانم را از جای دیگری درمی‌آورم و این صفحه برای من حریم دل و آزادگی است. من پای چیزی که دلم و باورم به آن گواهی می‌دهد، می‌ایستم».

معماری برشکننده‌ترین پایه‌های هستی

وقتی از او درباره چشم‌انداز آینده و تجاری‌سازی این هنر سوال می‌شود، پاسخش حاکی از نوعی آرامش درونی و قناعت عارفانه است: «من سفارش شخصی یا کارهای تجاری را تقریبا نمی‌پذیرم. به محض این که پول و زمان‌بندی کار فرما وارد این ماجرا شود، لذت تراشیدن مسخ می‌شود و تبدیل به یک وظیفه فرساینده کاری خواهد شد. عمر یک انسان محدود است؛ مگر من تا چند سال دیگر توان این را دارم که چشم‌هایم در این فاصله چند سانتی‌متری با این دقت ببیند؟ شاید تا پایان عمرم نتوانم بیشتر از چند ده اثر خلق کنم. برای همین، تک‌تک این مدادها باید حامل پیامی از اعماق قلبم باشند.»